

برای دانشجویان و 18 تیر

مسعود بهنود

در حالی که جهان به تماشای ما و به ویژه شما جوانان مشغول است و تمام گروه های سیاسی برای رسیدن به آرزوهای خود بر شما امید نهاده اند،

از نئو کانسرواتیوهائی که در تیم بوش در کاخ سفید واشنگتن نشسته اند و قصد دارند منطقه خاورمیانه را از ایدئولوژی و حکومت های غیردموکراتیک خالی کنند، تا اروپائی ها که از تندروی آمریکا نگرانند و در عین حال کار چندانی نمی توانند بکنند، از صهیونی ها که نفوذشان در دستگاه قدرت آمریکا چنان است که در نقشه جدید خاورمیانه جای خود را محکم و بی مدعی می بینند، تا فلسطینی ها که مظلوم مانده اند و از وطن آواره شده اند... همه به نوعی چشمشان نسل جوان ایران است و به همین دلیل خبر آن که در دو روز گذشته در مقابل کوی دانشگاه حوادثی رخ داده است می بینید در لحظه ای به تمام دنیا پر کشید، در حالی که شبیه به این حادثه در تمام دنیا هر روز ده ها بار رخ می دهد و این همه انعکاس نمی یابد. دقت کنید که در ماه های اخیر به جز افغانستان که دو سه ماهی تیر اول دنیا بود و بعد عراق که کوتاه مدتی به آن مقام رسید و هنوز آثارش باقی است هیچ نقطه دیگر در جهان این همه در معرض توجه خبری دنیا نبوده است که ایران و جوانان ایرانی. آیا این خوش خبری است و یا می تواند تکران کننده باشد. تا اجزای این توجه را شناسیم نخواهیم توانست آن را به فرصتی برای چاره کردن دردهایمان تبدیل کنیم. در همین راه است که سعی تازه ای می کنیم.

در خلاصه ترین بیان ها، آوردگاه جهان و محل ترسیم جغرافیای آینده قدرت ها و چالش ها و رقابت هائی که دنیا بدون آن نمی تواند زندگی کند، امروز و تا چشم کار می کند خاورمیانه است. همین منطقه ای که ما در میان آن زندگی می کنیم، در این آوردگاه خصم شناخته شده و اعلام شده جهان نو بنیادگرایی اسلامی است یعنی همان که ما با نمونه هایش در داخل درگیریم. تا پیش از انقلاب اسلامی عموم مردم ایران بنیادگرایی را در درون خود نمی شناختند و اهل دانش و سیاست هم تصورشان این بود که بنیادگرایی امری حتما عربی است و حتما متعلق به اهل تسنن و بیشتر وهابی. بعد از به حکومت رسیدن روحانیون در ایران و آشکار شدن افکار و عقایدشان بود که تشخیص موضوع بر ما ایرانیان و بر جهان آسان شد. پس به این دلیل هم ما در مرکز آن تدبیری قرار داریم که برای منطقه و دنیا اندیشیده اند. در عین حال دعوای فعلی از جمله بر سر نفت است که به دنبال شکست دانش امروزی در یافتن انرژی های جایگزین بار دیگر اهمیت آن آشکار شده و معلوم جهان گردیده که بدون داشتن اختیار و کنترل نفت خاورمیانه حتی ابرقدرتی مانند آمریکا هم ادامه ابرقدرتی برایشان دشوار خواهد بود. از این جهت هم ایران ما در قلب حادثات است. به اندازه عراق و سعودی نفت نداریم ولی چهارمین ذخیره جهان در اختیار ماست و دومین ذخیره گاز طبیعی. بر این سه نکته که ایران را خود به خود در قلب حادثات جهان قرار داده این ها را هم اضافه کنید.

در منطقه کشوری بزرگ تر و لقمه ای چرب تر از ایران نیست این یکی. دوم این که ما ایرانیان عرب نیستیم سهل است تازی ها با ما به هیچ روی میانه ای ندارند و هنوز در قلبشان ما را عجم می خوانند و نامسلمان می دانند - واقعیتی که به علت تبلیغات مسلمانی 24 سال گذشته برای ما ایرانیان باورش سخت است - سوم دلیل که در تصمیم گیری ها می آید این است که ایران تنها کشوری در کل منطقه است که حکومتش جلوه به بنیادگرایی می فرورد ولی مردمش نه، در اکثریتی قاطع از بنیادگرایی و حکومت دینی روگردانند و این را جهان حالا دیگر به خوبی می داند. کافی است نگاه کنید به ترکیه که بعد از هشتاد سال که خطش را عوض کرده و قانونش لائیک شده است. همه کار نهاده و تقلید اروپا می کند هنوز در عمق جامعه اش اگر گول ظاهر و بزرگ شهرها و برنامه های تلویزیونی اش را نخوریم، که متحقیقین جهان نمی خورند، عمیقا متعصب است و به یک معنا عقب افتاده از تجدد امروزی جهان شمول. کافی است برای قبول استدلال که به تازگی در مقاله ای برای یک فرصت دانشگاهی هم نوشته ام، یادآوری کنم که در ماجرای سلمان رشدی که حکم آن را هم یک فقیه ایرانی یعنی آیت الله خمینی داد و همه جنجالش هم نصیب ما شد حتی یک ایرانی کشته نشده و ثبت نیست و به تازگی سلمان رشدی خود در محلی برای نویسندگان مشهور جهان بازگو کرده که خوفش از ایرانیان نیست در حالی که تا به حال 147 نفر در رابطه با کتاب آیه های شیطانی کشته شده اند که سی و هشت نفرشان اتفاقا از همان جامعه به ظاهر لائیک ترکیه بوده است، بقیه از هند و پاکستان و بنگلادش و حتی سنگاپور و مالزی و سعودی ...

نکته ای که گفتم اهمیتش آن جاست که در دو طرف - و حالا سه طرف - ایران حکومت هائی بر سر کارند متحد و حامی غرب و به ویژه آمریکا اما مردمش هزار هزار تی شرت بن لادن می پوشند و جهتی خلاف حکومت هایشان می روند چنان که دیده اید در ترکیه هر چه کنند مسلمانان و اسلامگرایان رایشان بیشتر است ولی کسی باور ندارد که در ایران چنین باشد که اگر بود همه دعواهای موجود معنا نداشت. جهان این تضاد را می بیند و حتی می داند که در جمهوری های تازه استقلال یافته آسیای مرکزی هم اگر مردم را کاملاً آزاد بگذارند دلشان جای دیگر می رود جز آن که حکومت هایشان می خواهد. خود این نکته که واقعیت خواست و تفکر مردم ایران باشد که اکثرشان شیعه اند و اهل تسامح و به راحتی در جامعه جهانی حل می شوند از همه کشورهای اطراف راحت تر، خود موضوعی است که جهان آن را دریافته پس چالشش بیشتر است چون می داند که در این جا به اندازه ای که در عراق و افغانستان مشکل داشت ندارد. گرچه این سخن به آن معنا نیست که اصلاً مشکلی نخواهد داشت و کار حکومت جمهوری اسلامی در 24 سال تبلیغات مدام با کمک پول فراوان نفت صفر هم نبوده است، نه به هر حال گروهی هم تربیت کرده اند اما نه چنان که می پندارند. اخیراً گزارشی خواندم که نشان می داد طلبه های جوان ما در قم به مراتب از لباس شخصی های کراوات زده کشورهای عربی از نظر تفکر آزاد تر و مدرن تر هستند. این که می بینید آقای مصباح دم از نود در صد دانشگاہیان بی دین می زند. این که می بینید هر نکته که امثال او می گویند چنین هو می شود در ذهن و زبان مردم و آقا حسنی جوک شده است و ... دیگران و دیگران از همین روست. خوب که بنگرید هیچ گروه بنیادگرایی در تمام کشورهای اسلامی به اندازه بنیادگرایان ما بی اعتبار در اقلیت نیستند و اگر چنین نبود پس از 24 سال هنوز به گروه های فشار که آبرویشان را می برد متکی نبودند.

همه این ها در حالی اتفاق می افتد که بنیادگرایان، به تمرد به خیال خود کاری کرده اند که بخش عظیمی از لائیک های جامعه فراری شوند و تا سه میلیون نفرشان را از صحنه دور کرده اند ولی باز نمی توانند. تصورشان این بود که با به مهاجرت کشاندن نسل قبلی نسلی مطابق میل خود می سازند ولی دریغاً دریغشان که نسل جدید به نسبت از نسل پیشین به باورهای آنان کمتر اعتقاد دارد.

تمام این دلایل را که بر هم می نهم نشان می دهد که آمریکا به خصوص برای نقشه سیاسی و اقتصادی خود در خاورمیانه نگاهش به ایران است و ایرانیان و این نسل پر تعداد جوان که چه می کند در این گردونه. این را به یاد داشته باشید تا سری به منافع ملی مان بزیم به قصد نشان دادن این که منافع ملی ما حالا که در تخم چشم جهان جا گرفته ایم در کجاست و چه خطرها که تهدیدش می کند.

نیازی به طول و تفصیل ندارد که حکومت اگر همچنان دور از مردم و مردم در گریز از آن بمانند وضع بسیار خطرناک است، نه این که برای حکومت خطرناک است که کسی برای حکومتی که مردم آن را نخواهند اشگی نخواهد ریخت. به سازکاری که در میان می افتد هم منافع ملی ما و هم آرامش و امنیت ما را تهدید می کند. چرا که قدرت های جهان مطمئن از دوری مردم از حکومت مدام بر این دره کار می کنند و در آن تخم های نفاق و جدائی می کارند به قصد آن که مردم خود کار حکومت را یکسره کنند و با هزینه ای که مردم با جان و آرامش و امنیتشان می پردازند ایران وارد نقشه مزیت نسبی جهانی شود. و این کار با وسایلی که قدرت های جهانی به آن مجهز شده اند به معنای تلاطمی مدام است که با بی تدبیری تصمیم سازان که همراه می شود خطرش تا آن جا می رود که امکان تجزیه کشور هم در آن هست. اتفاقی که اگر افتاد مسوولیتش نه به دوش روشنفکران و نه دوش سیاست پیشه گان بلکه فقط و فقط در عهده رهبران در قدرت است که دنیا را به اندازه عقل خود گرفتند و ندیدند که بازی می خورند بلکه تصور کردند که دارند حریف را بازی می دهند و چنان در این بازی گیج کننده غرق شدند که همه چیز را با هم باختند. هم اکنون بخشی از لابی صهیونی ها در واشنگتن به صراحت می گویند ایران خیلی بزرگ است و به هر حال و با هر نظامی که داشته باشد بیش از آن قدرت خواهد داشت که مزاحم نقشه جهانی شدن و یا نظم نوین جهانی نشود.

یک مثال ساده بزیم تا به اصل برگردم. در ماجرای فعالیت های هسته ای ایران که از این پس هر روز درباره آن خبرها خواهید شنید ماجرا به این ترتیب است که صنعت هسته ای حق ماست که هم به نسبت دانش آن را داریم و سرمایه های انسانی آن به مراتب بیش از پاکستان سی سال پیش در اختیارمان است و هم به دلایل اقتصادی و امنیتی به آن سزاواریم - وارد جزئیات نمی شوم برای دانستن جزئیات به ده ها منبع اقتصادی و مطالعات استراتژیک می توانید رجوع کنید سبذیریم که وقتی هند و پاکستان و اسرائیل و اوکراین و قزاقستان این صنعت دارند که همگی به جز هند از ایران کوچک ترند و ضعیف تر، کسی نمی تواند ایران را به داشتن تاسیسات و صنایع هسته ای مجبور کند اگر انصاف داشته باشد.

اما آمریکا و به ویژه لابی قدرتمند حامی اسرائیل با استدلال به همه کشورهای دور و نزدیک فهمانده اند که داشتن تاسیسات اتمی در کشوری که قانون و رای مردم در آن حکمفرما نیست و بنیادگرایان در آن قدرت دارند و کلید بمب های ویرانگر اگر بسازند که به راحتی پس از به کار افتادن صنعت اتمی ساختنی است به دست کسانی می افتد که خود می گویند قصد ویرانی جهان را دارند و این برای صلح جهانی خطرناک است. آقای خرازی و آقای خاتمی استدلال می آورند و تاکید می کنند که ما به مقررات جهانی پایبندیم. طرف مقابل دوسیه ای پر حجم از نوشته های کیهان روزنامه تحت نظارت رهبر جمهوری اسلامی را ترجمه شده و دقیق در مقابلشان می گذارند که ببینید خود چه نوشته اند. اگر قانع نشدند صدها نوار سخنرانی های نماز جمعه را باز می کنند، از فرمان ویران کردن تمدن جهانی و کشتن هر آمریکائی در هر کجا هست تا ... یادتان نرود که فرمان جنگ صلیبی بین مسلمانان و تمدن مسیحی را اول بار جورج بوش در سال های اخیر به زبان نیاورد قبل از او بارها و بارها روحانیون تندروی ما از این جنگ گفتند و هنوز روزنامه جمهوری اسلامی که کسی شک ندارد که مستقل و مردمی نیست بلکه با بودجه خاص اداره می شود در این باره می نویسد. دیپلمات های جهانی در جواب آقای خاتمی و خرازی و هر کدام از مقام های دولتی که با اعتقاد و باور می گویند که ما را با صلح جهانی مشکلی و عداوتی نیست و اتم را برای صلح می خواهیم تا آن جا که وزیر خارجه ما هفته پیش گفت اصلا بمب اتمی از نظر ماحرام است، می پرسند که مگر آقای خرازی می تواند روی حرف مجتهدی مانند آیت الله منتظری و آیت الله نوری همدانی سخن بیاورد و اصلا مگر شما صاحب قدرتی هستید در مجموع سیستم حکومتی ایران. شما که اکثریت دولت و مجلس را دارید و اختیاری ندارید این به قول آقای اعلی نماینده تبریز «تراژدی دموکراسی» است و حتی نه نمایش آن.

پس جهان نمی گذارد که تاسیسات هسته ای در ایران باشد و کلیدش در دست کسانی که می دانیم. در همین روزها در اشاراتشان می نویسند که قدرت در ایران در دست مجلس نیست که اگر بود سی تا بچه نمی توانستند نماینده مردم را هشت ساعت در شهری حبس کنند و آن هم در مرکز قدرت شهر.

حالا طرفه حکایت بشنوید. بعضی از دولت های اروپائی که نگر با سیاست تندروانه دولت آمریکا و کوبیدن ایران مخالفند، نه به دلیل آن که سیاست تنش زدائی آقای خاتمی به بار نشسته و نه به آن دلیل که بعضی از محافظه کاران فکر می کنند که واردات ایران و صادرات نفت اروپا را واداشته به حمایت از ما. هیچ یک از این ها نیست. اروپائی ها ایران را آخرین سنگری می بینند که اگر توسط آمریکا فتح شود چنان که عراق شد، دیگر برای پنجاه سال دست کم باید چون برده ای به دنبال آمریکا و اقتصادش دویدن را باور کنند. و چون این را می بینند پس پشت ایران ایستاده اند و می کوشند راه را به آمریکا ببندند. به دلیل منافع خودشان. به همین جهت دنبال دلیل و سند می گردند که با آن از سرعت حرکت آمریکا بکاهند و ایران را از زیر پنجه غول بیرون بکشند. در این مقام چکار می کنند. بنگرید به مصاحبه رایین کوک وزیر خارجه سابق بریتانیا که هنوز مرد مقتدری در حزب حاکم کارگر است. او می گوید در ایران دانشجویان اعتراض می کنند، نماینده ها برای بالاترین مقام کشور خط و نشان می کشند در کدام کشور خاورمیانه این دموکراسی برپاست، کدام کشور از کشورهای مورد حمایت آمریکا روزنامه هائی مانند ایران دارد و ...

و به همین کرشمه تا به حال آمریکا از تندی با ایران با وجود همه فشار لابی صهیونی ها در مانده است. و حالا در دل نفرین کنید به این همه بی درایتی که تصمیم سازان ما راست. در حفظ منافع ملی ما این اکبر گنجی و عباس عبدی و دانشجویان ستم دیده ما هستند که چهره حکومت را می آریند چنان که شمشیر قدرت های دشمن کند می شود، همین نامه نمایندگان مجلس که تحت شدید ترین فشارها جواب اعتماد عمومی را دادند کار صد عامل بازدارنده را کرده است در مقابل حمله آمریکا. همین نامه ایرانیان جمهوری خواه که ایرانیان مخالف جمهوری اسلامی آن را نوشته اند ولی نشان داده اند که در عین آزادی با حمله آمریکا به ایران مخالفند و به آن ها فهمانده اند که مردم ایران به استقبالشان نخواهند آمد و مایلند خود مشکل خود را حل کنند. مجموع این عوامل بازدارنده و حافظ منافع ملی ما بوده است تا به حال. اما تندروها چه می کنند جز آن که بهانه مدام به دست صهیونی ها می دهند. یک روز گروه های فشار و دستگاه قضاییه تحت اختیار بنیادگرایان خبر ناسازد تندروهای صهیونی و آمریکائی می میرند و کم می آورند استدلال را و بخش خبری رادیو اسرائیل از نفس می افتد.

راستی دردآور نیست که همان احمد باطبی و علی افشاری مظلوم ما در کنج سلول اوین همان احمد زیدآبادی و همان اکبر گنجی دارند با شمع وجودشان منافع ملی ما را حفاظت می کنند و وجود آن ها در اتاق های در بسته دارد در بازدارندگی کار صد لشکر سپاه پاسداران را انجام می دهد، ورنه به شوخی می ماند تصور این که که گولی مانند آمریکا از موشک های ما می ترسد و از هیبت دفاعی آنان و از شعارهای تندشان و مراسم تملق گوئی شان که همه می دانند هر چه کنند به اندازه ارتش شاهنشاهی که

دومین قدرت منطقه بود نمی شود و در صلابت کار همان ارتش رضاشاه را که در عرض ساعتی فرو ریخت انجام نمی دهند. اما شور و مقاومت بچه های ما این همه می کند.

این را گفته باشم که کافی است تندروها و حسین الله کرم و حسین شریعتمداری موفق شوند و همه بچه ها به خانه بروند و شور جوانی شان را به دل سردی و یاس بفروشند و آن چنان که اعضای شورای امنیت ملی توصیه می کنند صدا از کسی در نیاید و تمام صحنه در اختیار انصار حزب الله و آن اقلیت شعارگو بیفتد در آن صورت تازه ایران مانند عراق می شود که مخالفان در خانه رفتند و صدام حسین صد در صد آرا را به خود اختصاص داد و کسی در دنیا گول این صحنه سازی را نخورد و بهای بیشتر به اکثریت خاموش داد.

حالا فقط در مقوله فعالیت های هسته ای به خود بگوئیم که منافع ملی را چه کسانی محافظت می کنند و چه کسانی آن را به خطر می اندازند. هر چه جوابش بود در موضوع اقتصادمان که لنگ می زند، در موضوع آب هیرمند که سیستانی و بلوچستانی را له زنان به ترک دیار واداشته و شرق کشور را خالی و آسیب پذیر کرده، در موضوع شیوع مواد مخدر، دریای خزر، آدم هائی که هر سال صدصد در سوانح هوائی کشته می شوند، جزایر دهانه هرمز و ... همه جا همین است و تندروها به فروش منافع ملی مشغولند و نسل جوان ایران به جان و سلامت و امنیت خود، با نگرانی های هر شبه پدران و مادری که منتظر فرزندان خویشند، در این دریای توفانی هایل دارند به همین سادگی که گفتم منافع کشور را پاس می دارند. خون می خورند و خاموشند.

در فرصتی دیگر خواهیم نوشت که نام های آشنای ما به چه زجری دین خود ادا کردند. اما در پایان سخنی بگویم با کسانی که تصور می کنند چون در پشت پرده اند از سنوآل و مواخذه ملت در امانند و چون دستی به خون آلوده ندارند روز سنوآل سربلندند. همان تصور که امثال امیرعباس هویدا را بود. از جمله وزیران کابینه و سفیران امروزی را می گویم که خود را از صحنه عقب کشیده و به خیال خود در امانند. وزیر راه چرا به وضوح نمی گوید سقوط هواپیماهای ما به خاطر لوازم یدکی است که آمریکا آن را تحریم کرده چون آقایان به ادامه شعاری بی حاصل بیش از جان مردم ارزش می دهند. وزیر بازرگانی چرا نمی گوید که هر سال چقدر دچار زیانیم و از پولی که باید صرف ساخت زیرساخت های کشور شود می زنییم و مایحتاج را گران می خریم چون شعار می دهیم. سفیران ما چرا گزارش نمی دهند که در محل ماموریشان چه می شنوند و با چه شرمساری ها روبرویند. این ها که به زندگی دلاری و جمع مال و حفظ مقام خو کرده اند چرا شهادت نمی کنند و واقعیت های محل ماموریت خود را تملق گونه و واژگونه منعکس می کنند که اگر نکنند شغلشان از دست می رود. شهادت محمد ساعد و حسن تقی زاده ندارند که در دوران دیکتاتوری رضاشاه با نوشتن گزارش های واقعی خود را به خطر انداختند ولی مملکت را کوشیدند از بلا نجات دهند.

در دوران جنگ جهانی اول، علی منصور که نخست وزیر بود از ترس رضاشاه به او نمی گفت که خارجی ها چه اخطارها می کنند و هشدارها می دهند و به این بی شهادتی امکان داده بود که دیکتاتور بی خبر بماند تا روزی که نیروهای خارجی به کشور هجوم آوردند. بعد از شهریور 20 بسته گزارش ها گشوده شد و نشان داد که محمد ساعد که سفیر ایران در شوروی بود بارها با بیانی که هر بی سوادی هم بفهمد به تهران نوشته بود اوضاع خطرناک است و شهریور 20 را پیش بینی کرده بود ولی گزارش هایش در وزارت خارجه مانده بود چون همه می ترسیدند آن را به شرف عرض برسانند. فردای شی که متفقین ریختند و شیرازه کشور از هم گسیخت رضاشاه در شبی خرد گردیده و خراب شده از وزیران پرسید چرا نگفته بودید که این ها چه می گفتند و چه هشدارها می دادند. همه سرشان پائین بود و بعد ها که زبانشان باز شد گفتند می ترسیدیم که برسرمان همان آید که بر سر تقی زاده آمد که اگر در لندن نمانده بود جاننش را بر سر نامه های هشیاردهنده گذاشته بود که در مقام سفیر نوشت و همان جا ماند.

صاحب مقامان ما شهادت علی دشتی و عبدالله انتظام و حسین علا و حتی شریف امامی ندارند که بیه مطرود شدن و از چشم شاه افتادن را به تن مالیدند و به گفته خود شاه - نقل از جلد پنجم خاطرات اسدالله علم وزیر دربار سابق - در روز پانزده خرداد انگشتان را به سوی شاه گرفتند و سر او داد زدند که چرا آدم کشی، مگر این طور می شود مردم را کشت ... این همان کاری بود که مهندس بازرگان زنده یادش بر سر فتح خرمشهر و جنگ کرد و در پیری آن کشید که در همین سال ها دیدیم، این همان کاری بود که عبدالله نوری پنج سال پیش در دادگاهش کرد و از مقام و موقع گذشت و به زندان رفت چرا که همه آن چیزهائی را گفته بود که امروز حکومت دارد به زاری می پذیرد - شوکران اصلاحات را بخوانید - این همان کاری بود که بخش روشنگری جنبش اصلاحات دوم خرداد که روزنامه ها و روزنامه نگاران باشند، جنبشی که اینک بی یال و دم و اشکم شده است در یک سالی که حضور داشت انجام داد، گفت و گفت تا به غضب گرفتار آمد و هشتاد و دو نشریه را تعطیل کردند. حالا یکی یکی با فشار و شرمساری و با زور همان کارها را می کنند. سنگسار را ممنوع کرده اند، اعلام داشته اند که صلح خاورمیانه را می پذیرند، سربازان

آمریکائی به کنار اروند رودند و آقایان از ترس به شیعیان عراق توصیه می کنند که آرامش را حفظ کنند مگر عبدالله نوری جز این ها گفته بود. خواهید دید که زیر فشار ناگزیر می شوند که به هر آن چه گنجی گفت هم تن دهند برای ماندن. به آن چه احمد زیدآبادی به عنوان متخصص سیاست خارجی گفت صحنه بگذارند منتها نه به زمانی که او گفت و با سربلندی و انتخاب، بلکه همان طور که حجابیان پیش بینی کرده بود به زور و دیکته. بی گرفتن امتیاز و فقط برای حفظ رژیم.

و همه این ها که برشمردم و بسیاری دیگر هزینه سنگین گفتن آن چه را دریافته بودند پرداختند، بعضی هاشان دیگر نیستند، هم اینک بعضی از نمایندگان مجلس دارند این می کنند و دانشجویان ما که گفتم چشم همه جهان به آن هاست دارند همین می کنند، صد صد دستگیر می شوند و هزینه وطن پرستی و حفظ منافع ملی را می پردازند، ولی چرا همه نمی کنند، چرا اعضای دولت که به رای مردمی که خواهان تغییر بوده اند به آن مقام رسیده اند شهادت نمی کنند. نامه ای نوشتید به رهبر و فاشش نکردید و وقتی روزنامه رسالت فاشش کرد و عسگر اولادی توپی در کرد چرا خاموش شدید. این سکوت درایت نیست، خالی گذاشتن پشت کسانی است که خطر می کنند و می گویند و نشان می دهند.

به شوخی می ماند حکایت ما، به شاه سلطان حسین می مانیم با همه شعارو شعر و خودفریبی. اکثریت مردم خواست خود گفته اند، دولت و مجلس در دست های کسانی است که به همین وعده به آن جا رفته اند و آن وقت به گفته وزیر اطلاعات پانصد نفر که بی شک یک دهم آیند و همه فاسد و دارای پرونده های مشخص و هر کدام برای ده محکمه کافی، کشور را به پر نگاه می کشاند و تکنوکرات های دولتی و کارگزاران حکومتی که می دانند چه دارد بر سرمان می آید ساکت نشسته اند در این خیال باطل که دست در بدکاری ندارند. نه این به راستی خیالی باطل است و کشور بر باد ده. روز سؤال تکلیف آن چند معلوم است و با «نمی دانستیم» از خود دفع خطر می کنند و می ماند ملتی با خیل کسانی که با سکوت خود این تبه کاری را ممکن کردند.

این را به شبی نوشتم که صدای بچه ها را شنیدم که همه آن می گفتند که من یکی آرزو داشتم از آنان نشنوم به دوران خود. تصویرشان را دیدم از جان گذشته و برایم چهره های دردکشیده شان قابل تصور است و خواب در چشم ترم می شکند. این همه به شبی نوشتم که به سالگرد 18 تیر نزدیک می شویم آن روز شوم که بانیاش مانند سردار نظری راست راست می گردند و حریف می جویند و دانشجویان مظلومش هنوز به بندند. این همه به شبی نوشتم که می دانم چه کسانی در آرزوی ویرانی ما شادمانند. من مانند بعضی بر این گمان نیستم که فریاد بچه هایم کمر حکومت می شکند، حتی با تاسف گمان ندارم که آنان را از بدکاری و تندروری باز دارد، حتی ظن خوش ندارم به آن ها که با شور و امید واهی بچه های ما را به قربانگاه می فرستند اما این سوز را هم نهفتن نمی توانم. داستان نه تازه نیما را به یاد من بخوانید:

داستانی نه تازه کرد، آری
آن زیغمای ما به ره شادان
رفت و دیگر نه بر قفاش نگاه
از خرابی ماش آبادان
دلی از ما - ولی خراب - ببرد

<http://behnoudonline.com>